

شهید دکتر محمد جواد باهنر



# هدفهای آموزش و

## پرورش

آموزش و پرورش در یک جا —  
اداری معمولی و در یک برداشت رسمی و سنتی که به آن عادت کرده بودیم، یک اداره بود و اشتغال در آن درکنار سایر مشاغل یک شغل اداری معمولی بحساب می آمد، کسی در شهرداری کار گرفته، کسی در وزارت دارایی کار گرفته و کسی هم در وزارت آموزش و پرورش کار گرفته بود.

کاری به منظور سرگرمی و حقوق گرفتن، این یک تفسیر از آموزش و پرورش بود و اما یکی از هدفهای آموزش و پرورش هم این بود که

وزارتخانه یا ارگانی، کمتر کارخانه و مرکز تحقیقاتی و موسسه در این مملکت وجود داشت که روی دوش کارشناسان خارجی و مستشاران بیگانه نمی گشت. در دل اکثر قراردادهای صنعتی که بسته می شددهها قرارداد وابستگی وجود داشت. فقط در یک طرح انرژی اتمیش و در طرح هائی نظیر آن حدود ۲۰۰ قرارداد جنگی بود که ما را به ۲۰۰ مرکز قدرت در دنیا وابسته می کرد، " وابسته "، یعنی ما دلخوش بودیم که فلان کار را در کشور بوجود آورده ایم در حالی که درست همراه با بوجود آوردن آن کار در کشور، خودمان را با ۲۰۰ مرکز قدرت استعماری و استعماری و خون آشام و تجاوزگر و صادر کننده فکر و فرهنگ مصرفی، اقتصادمان را وابسته کرده ایم و تازه اگر چنانچه بعضی از دانشکده های ما هم تخصصی را درست می کردند و مثلاً می توانستیم پزشک خوبی در کشور تربیت بکنیم آنچنان از نظر هدفهای دانشگاهی و فرهنگی ضعیف بودیم که پزشک ما جذب بیمارستان های آمریکا می شد و یا در بیمارستان های اروپا، مشغول درمان و مداوای از ما بهتران می شد!! یعنی اگر ما می توانستیم در یکی، دو رشته در کشور متخصصی بسازیم و تربیت بکنیم، آنچنان می شد که به درد دیگران می خورد. و عجیب این بود که بعضی از شاخه های درسی، مثلاً " در دانشکده های پزشکی درسهایی در باره بیماریهایی بود که در آمریکا پیدا می شد و نه در کشور ما.

یعنی دانشجوی ما بایستی، چهار واحد، شش واحد، ده واحد، ... درس بخواند و هزاران تومان پول خرجش بشود و ساعتها وقت صرف بکند برای اینکه یک بیماری را که در یکی از

میلیونها نوجوان این مملکت را ماهها در چهار دیواریهایی محبوس بکند و مطالبی را از کتابهایی به آنها بگوید و در پایان دوره

تحصیلی به آنها مدرکی بدهد و مدرک، جواز عبوری باشد به اشتغال تازه و بدست آوردن در آمد. بنابراین هریدر و مادری از روز اول که فرزندش را به مدرسه می فرستاد آینده، بعد از ۱۲ سال، بعد از ۱۶ سال و یا بعد از ۱۸ سالش را در نظر می گرفت که آیا بچه من چگونه کاری و چگونه منصبی و چگونه درآمدی بدست می آورد. درآمدش و پرورش گذشته معلومات مطرح نبود بلکه بعنوان معیار، پلهایی از مدرک برای درآمد بیشتر، و مدرک گرایی مطرح بود. البته از هدفهای پشت پرده تنظیم نظام فرهنگی در نظام طاغوتی می گذریم که می خواستند فرهنگ باری به هر جهت سرگرم کننده برای این ملت باشد و بالمآل از فقر فرهنگی و آن وابستگی و نیاز و درعین حال آن بی محتوایی و بپوچ گرایی و بی تفاوتی در بستر نسل گسترده بشود به گونه ای که نسل ما از نظر آرمان تهی و از نظر هدف بی تفاوت و از نظر روی پای خود ایستادن منفی و وابسته و لذا صنعتش و وابسته، کشاورزی اش و وابسته، تخصص هایش ضعیف، کارشناسش محدود و نتیجه این بود که می بایستی مملکت در سایه مستشاران گوناگون سیاسی و نظامی و صنعتی و حتی فرهنگی اداره می شد و دیدیم که در جریان و در آستانه پیروزی انقلاب حدود ۶ هزار مستشار از کشور فرار کردند و اینها تازه گروهی از مستشارانی بودند که این مملکت را اداره می کردند.

کمتر شرکت مقاطعه کاری، کمتر سازمان، کمتر



زوایای فلان ایالت آمریکا وجود دارد بشناسد .  
چرا و به چه دلیل؟ چه بسا ساده ترین  
بیماریهای بومی رایج در کشور خودمان در آن  
رشته تحصیلی مطرح نبود .

فرهنگ ، فرهنگ وابسته بود ، منظورم از  
وابسته این نیست که بعضی فکر می کنند که مثلا "  
ما فرمول فیزیک و شیمی را از خارج ترجمه  
کردیم ، البته آن بحث دیگری است که خود  
مسلمانها ریشه های فیزیک و شیمی را در دنیا  
بوجود آوردند و به دیگران درس دادند و سپس  
دیگران آنها توسعه دادند . از این گذشته به  
مصدق فرمایش رسول اکرم (ص) :



اطلب العلم من المهد الى اللحد . اطلب  
العلم ولو بالصين .

مسئله گرفتن علم از دنیا ، مسئله وابستگی  
نیست .

آدم بایستی از هر جای دنیا ، فکر و اندیشه و  
علم و هنر و مهارت و صنعت را جذب کند و  
بگیرد .

آن مسئله دیگری است ، مسئله ای که مطرح  
است اینکه بگونه ای تربیت شود که نتواند نیاز  
کشور را برآورده کند و پیوند روحی با توده  
مستضعف مردم برقرار کند که علمش در خدمت  
مردم ، و در خدمت میهن اسلامی و در خدمت  
درمان بیماران مستضعف و ساختن جاده  
روستایی و رفع نیاز محرومان جامعه باشد ، بلکه  
بگونه ای دیگر یا در خدمت جیب یا در خدمت  
طاغوتگران و یا در خدمت پیاده کردن پروژه -  
هایی باشد که وابستگی ایجاد می کند . فرهنگ  
وابسته به معنی آن آرمانها ، آن آرزوها ، آن  
اهداف و آن اصول فرهنگی فکری کم محتوا ،  
بی محتوا و باطاغوتی ما است .

چرا اگر ۳۰۰،۰۰۰ فارغ التحصیل دبیرستان  
داریم باز هم تنها امیدشان به آن است که  
دانشگاه باز بشود و بتوانند به دانشگاه راه پیدا  
کنند؟ شاید برای اینکه بعد از گذراندن دوره  
دانشگاه امکان اشتغال بیشتری داشته باشند و  
رتبه و پایه و گروهشان بالا برود و همین و همین  
و اگر به آنها می گفتند که مدرک دیپلم یا مدرک  
لیسانس از نظر حقوق و رتبه و اشتغال یکی است  
برایشان دانشگاه هم مطرح نبودو چرا؟ در  
حالی که آدم به هر کشوری که قدم می گذارد ، چه  
شرقی و چه غربی ، می گویند مجموع کسانی که  
از فارغ التحصیلان دبیرستان وارد دانشگاه

می شوند، مثلا" ۱۱ تا ۱۴ درصد هستند. اما بقیه چه می کنند؟ آن اکثریتی که وارد دانشگاه نمی شوند چگونه ای تربیت شده اند که می توانند جذب بازار کار شده و نیازهای اجتماعی را برآورده کنند.

در آموزش و پرورش طاغوت این مطرح است که کدام رشته پول زاتر و کدام رشته شانس قبولیش بیشتر است، و اصلا" مطرح نیست که آیا موافق استعداد من هست یا نه؟ موافق نیاز جامعه هست یا نه؟ اینها سقوط ارزشها و نداشتن یک آرمان و خط مشخص است.

خوب، برگردم و عرض کنم که هیچوقت شده شما همکاران عزیز از خود بپرسید که اصلا" بچه ها برای چی درس می خوانند؟ اصلا" مدرسه برای چی باز شده؟ شاید بتوانیم در باره دوره ابتدایی بگوئیم: برای اینکه خواندن و نوشتن و حسابی یاد بگیرند و به قول معروف بتوانند امضائی بکنند و بی سواد نباشند این توضیح در باره آموزش عمومی یا دوره ابتدایی است. اما بعدش، چرا دوره دبیرستان را می خوانند؟

چرا مدرسه باز شده؟ و چرا من و شما بچه خودمان را بمدرسه می فرستیم؟ و چرا دوره دبیرستان را می گذرانند؟ این چراها برای ما بسیار مهم است من تصور می کنم پاسخی که داده می شود چنین است:

خوب برای اینکه درس بخواند و ترقی کند.

خوب ترقی بکند که چی؟

برای اینکه کار و حقوق خوبی داشته باشد و به قول معروف سری تو سرها درآورد. بعد فکر کنیم و بیاندیشیم این درسها را خواندند، نتیجه چه می شود.

من فکر می کنم که در نظام جمهوری اسلامی کار

بدون هدف معنی ندارد، آدم باید کارش هدف داشته باشد، هدفها هم باید مشخص باشد. من درجایی گفتم، ما باید ببینیم آیا لازم است آنچه را که در کتابهای درسی گذرانده ایم بچهها بخوانند؟ و آیا برای خود و جامعه و آینده کشورشان مفید هست یا نه؟

اگر مفید نیست، اعلام کنیم فلان فصل از فلان کتاب لازم نیست، فلان درس در فلان رشته لازم و مفید نیست، و آن فصل، آن درس حتی آن رشته حذف بشود. اما اگر لازم و مفید است بایستی خواند و فراگرفت تا خوب یاد بگیرند. بچهها را در نظر بگیریم، من گاهی روی این مسئله فکر می کنم که چرا ۸۰، ۹۰ درصد از بچههای ما وقتی امتحاناتشان تمام می شود کتاب را کنار می گذارند و یکی با کتاب خدا حافظی می کنند.

این یعنی چه؟ چه مفهومی دارد؟ معلوم می شود کتاب را برای مطالبش خوانده و پیوندی بین او و کتاب نیست. بعبارت دیگر کتاب را برای آن نمره کارنامه خوانده و وقتی یک نمره ۱۲، ۱۶، ۱۸ روی کارنامه منعکس شد مسئله تمام می شود. دیگر رابطه ای با کتاب ندارد و این در نظام جمهوری اسلامی ضایع است. ما باید ببینیم آیا این درس برای جامعه ما لازم است یا نه؟ و اگر لازم است چرا؟

اگر واقعا" می خواهیم بسوی خودکفایی برویم اگر می خواهیم کارشناس خارجی نداشته باشیم و متخصص از خارج وارد نکنیم و بخاطر کوچکترین تخصص و مهارت نیازمند به دیگران نباشیم، بایستی مدرسه و دانشگاه، ما را از بیگانه بی نیاز کند. ما استعداد و هوش داریم، و بچههای مانیز سرشار از استعداد هستند.

